

علاقه " حزب حکمتیست " به جدال تنوریک ! بخش سوم

استراتژی جنگ سوم یک استراتژی تدافعی بود در مقابل خطر بالفعل دشمن " کمونیست " . در کادر آن استراتژی قرار بر این بود که با خطرات بالفعلی چون فی المثل خطر تسلط کمونیسم در " هند و چین " و یا سرایت انقلاب کوبا و نیکاراگوئه به کشورهای آمریکای لاتین ، مقابله بازدارنده شود .

استراتژی جنگ چهارم ، برعکس یک استراتژی تماما تهاجمی است علیه تهدیدات بالقوه . در کادر این استراتژی تشخیص تهدید و زمان واکنش علیه آن به منظور مقابله پیشگیرانه فقط و فقط بر عهده تنها ابرقدرت موجود بوده و نهادهای دوران جنگ سرد مثل سازمان ملل متحد و شورای امنیت و حتی اعضای پیمان " ناتو " ، نه امکان دخالت و نه حتی حق ! آنرا دارند .

بر اساس تحلیلهای این استراتژیستین ها ، حتی ائتلافهای شکل گرفته در طول این دو جنگ نیز با یکدیگر قابل مقایسه نمی توانند باشند ! یعنی کاملا برخلاف جنگ سوم که یک ائتلاف مشخص پا برجای دفاعی تحت عنوان " پیمان دفاعی آتلانتیک شمالی " با اعضای ثابت موجود بود ، در جنگ چهارم ، ائتلافها تماما سیال بوده و در هر جنگی اعضای آن می توانند با ائتلاف قبلی فرق داشته باشند .

بدنبال انتشار به عقیده من آگاهانه بخشهایی از این سند در نیویورک تایمز مورخ ۸ مارس ۱۹۹۲ که با هدف بوجود آوردن صف بندیهای جدید حول محور این طرح و تست میزان آمادگی " الیت سیاسی " برای پذیرش آن انجام پذیرفته بود ، مخالفتهای بسیاری بر علیه این طرح از جمله در میان " جناح کبوترها " و نمایندگان دمکرات کنگره ، شکل می گیرد .

این طرح با ورود " بیل کلینتون " به کاخ سفید در انتخابات همان سال ظاهرا به فراموشی سپرده می شود . هر چند که " دیک چینی " اندکی پیش از ترک پنتاگون یعنی در ژانویه ۱۹۹۳ ، روایت ملایمتری از طرح مزبور تحت عنوان " استراتژی دفاعی برای دهه ۱۹۹۰ " را ارائه می دهد ، با اینحال این روایت نیز با مخالفت قاطعانه دولت کلینتون که متد دیگری را در همین زمینه دنبال می کرد ، روبرو می شود .

در سال ۱۹۹۸ ، سند دیگری در میان " الیت سیاسی " هینت حاکمه ایالات متحده منتشر می شود که علاوه بر امضاها " ریچارد پرل " و " داگلاس هیت " ، مزین به امضای نخست وزیر سابق رژیم نژاد پرست اسرائیل یعنی " بنیامین نتانیاو " نیز می باشد ! برای فهم فلسفه موضع خط دهندگی یک عضو رسمی دولت اسرائیل در میان " الیت سیاسی " تنها ابرقدرت موجود نیز باید دنبال پیدا کردن پرتقال فروش رفت !

در این سند صراحتا به ضرورت " فتح بغداد " که گشاینده راه برای " فتح تهران و دمشق " است ، اشاره شده است .

مخالفت دولت کلینتون ، فشار " جناح بازها " و لابی اسرائیل روی شخص وی را وارد مرحله تازه ای می کند تا آنجا که تلاش برای حذف دولت متمرّد ، ابعاد سیاسی را درنور دیده و با بکارگیری کثیفترین شیوه ها ، به صحنه قضایی کشانده می شود !

نقشه کاملا حساب شده و با برنامه قرار دادن یک دخترک زیباروی تصادفا ! یهودی بنام " مونیکا لوینسکی " در مقابل رئیس جمهور خوش اشتهایی که از قضا هرز بودن پایین تنه اش معرف خاص و عام بوده و کشاندن او به دادگاه با اتکاء به مدرک جرم ! باقیمانده بر دامن و لب و لوجه ! کارآموز حرفه ای ! کاخ سفید ، علی رغم بزرگترین رسوایی حاصله برای رئیس جمهور بی دقت ! و به لجن کشیده شدن پرستیژ آمریکا در سطح جهانی ، با اینحال حذف سیاسی او را بدنبال ندارد . ادامه همین مبارزه در پهنه حقوقی نهایتا بیرون آمدن دولت منتخب " جناح بازها " را نه از صندوقهای رای که با حکم دادگاه ، بدنبال دارد . باقی داستان را همگان کم و بیش می دانند . اینجا دیگر این عضو کمیته مرکزی حزب حکمتیست است که باید توضیح دهد که آیا تحقق این طرحها بدون ۱۱ سپتامبر از اساس امکان پذیر بوده است یا نه ؟ آیا منطقی است که طراحان مربوطه ، چنین طرح عظیمی را بدون مشخص کردن طریقه ورود به آن ، به امان خدا رها کرده باشند ؟

یکی از پرسشهای اساسی مطروحه در خود جامعه آمریکا ، بدنبال وقوع فاجعه ۱۱ سپتامبر این بود که آیا دولت و دستگاه های اطلاعاتی آمریکا ، پیشاپیش اطلاعی راجع به احتمال وقوع چنین حادثه ای در دست داشته اند یا نه ؟ شواهد بی شماری ، در جریان بودن دستگاه های اطلاعاتی دولت آمریکا از احتمال وقوع چنین اتفاقی را گواهی می دهند . از طرف دیگر یک جریان قدرتمند در هینت حاکمه آمریکا تلاش دارد که به هر قیمتی ، مسائل مربوط به ۱۱ سپتامبر از سوی هیچ نهاد و فردی مورد بررسی قرار نگیرد ! این تلاش هماهنگ که در زیر به نمونه هایی از آن اشاره خواهم کرد ، قاعدتا هر فرد عادی و بدور از پیچیدگی های معمول دنیای سیاست موجود را نیز به تفکر و تعقل وامیدارد و خود بخود روایت رسمی و شسته رفته ۱۱ سپتامبر را حداقل به زیر علامت سوال می برد ، چه رسد به عضو کمیته مرکزی حزبی که قرار است بزودی جانشین " جمهوری اسلامی " هم بشود !

مهمترین مسئله، اختصاص یک مبلغ چند میلیارد دلاری از سوی دولت آمریکا به خانواده قربانیان ۱۱ سپتامبر است. تا اینجا قضیه نه تنها این چیز عجیبی نیست که شایان تقدیر هم هست. مسئله عجیب یکی مبلغ نجومی پرداختی و دیگری شرط عجیب و غریب پرداخت این مبلغ به خانواده ها است.

دولت آمریکا به هر خانواده آمریکایی که یکی از بستگان خود را در حادثه ۱۱ سپتامبر از دست داده بودند، مبلغ نجومی یک میلیون و هشتصد هزار دلار را به این شرط پرداخت می کند که آنان تعهد بدهند که در هیچ تاریخی، هیچ سوآلی را از دولت در مراجع قضایی مطرح نکنند! جالب است. نه؟ بدیهی است که این مبلغ قادر به بستن بسیاری از دهانها خواهد بود. اصلا مگر پاسخی بهتر از این را می توان به پرسشهای مطرح شده سراغ کرد؟

با اینحال همواره آدمهایی در همه جا یافت می شوند که "خلاف جریان" شنا می کنند. در کنار خیل خانواده هایی که پول را می گیرند و شرط دولت را می پذیرند، هستند اندک خانواده هایی که تعهد نمی سپارند و "روایت رسمی" را شجاعانه به زیر علامت سوآل می برند و "راوی" را به دادگاه می کشانند.

طرح شکایت این خانواده ها در محاکم قضایی، علی رغم تحریم گسترده خبری آن توسط سیستم رسانه ای حاکم در آمریکا، چنان غوغایی بپا کرد که برای جمع کردن قضیه یک کمیته ده نفره متشکل از اعضای احزاب دمکرات و جمهوریخواه (از هر حزب ۵ نفر) در کنگره به ریاست "هنری کیسینجر" یعنی همان سلف "ریچارد پرل" در دوران جنگ سرد، تشکیل می شود که وظیفه تهیه گزارش نهایی در باره سوآلات مطروحه از جمله ادعای اطلاع داشتن دولت ایالات متحده از عملیات ۱۱ سپتامبر را برعهده داشت. ریاست کیسینجر بر این کمیته که به سپردن گوشت بدست گربه می مانست آنچنان مفتضح است که بدنبال اعتراضات گسترده ای منجمله در خود کنگره و مهمتر از همه در روزنامه "نیویورک تایمز"، مجبور به کناره گیری می شود.

حاصل به اصطلاح تحقیقات این کمیته، یک کتاب هشتصد نهمصد صفحه ای بنام "۹، ۱۱" می باشد که در آن صراحتا اطلاع دولت آمریکا از واقعه ۱۱ سپتامبر را حتمی و صد درصد قلمداد شده است. به اعتراف چهار نفر از اعضای کمیته دولتهای آلمان، هند، مصر و ایتالیا اکیدا نسبت به چنین تهاجمی هشدار داده بودند.

جدای از این یک کارمند سابق اف - بی - آی، بنام "سبیل ادموندز" که مامور کنترل پست و ای میل های متعددی به زبانهای ترکی، عربی، فارسی و انگلیسی بوده و بدلیل افشاگریهایش توسط سرویس مربوطه ابتدا مدتها ایزوله و نهایتا اخراج می شود، مدعی است که پیش از وقوع حادثه، شواهد بیشماری را مبنی بر نزدیک بودن چنین خطری به مقامات بالا اطلاع داده است که همواره با بی اعتنائی آگاهانه آنان روبرو شده است. (راجع به او در گوگل نزدیک ۶۰ صفحه مطلب هست)

همین چند ماه گذشته، دادگاه آلمان فردی را که به اتهام ارتباط با افراد متهم به شرکت در عملیات ۱۱ سپتامبر، محاکمه می کرد بدلیل خودداری اکید دولت آمریکا از همکاری با دستگاه قضایی آلمان و جلوگیری از دسترسی دستگاه مربوطه به یکی از دستگیر شدگان عضو القاعده که در اختیار دولت آمریکا بود، مجبور شد که به علت کمبود مدارک آزاد کند. آیا طرح این سوآل مشروع که دولت آمریکا با این تلاش گسترده بدنبال مخفی نگه داشتن چه چیزی است، غیرمنطقی است؟

آیا عجیب نیست که علی رغم یک لیست چهارهزار نفره ای که وزارت خارجه اسرائیل در فردای واقعه از مفقود شدگان احتمالی تبعه اسرائیل و نه یهودیان تبعه ایالات متحده، در "مرکز تجارت جهانی" می دهد، خون از دماغ یک نفر آنها هم نیامده باشد؟ اگر جایی برای مزاح باشد همینطوری بفکرم می زند که نکند اشاره اعلامیه عجولانه "حککا" به مسئله بی ارتباط "نسل کشی" در آنروز، تصور مبتنی بر احتمال از بین رفتن "همین نسل" از خدمتگذاران صحنه تجارت جهانی بوده باشد! بگذریم که عضو کمیته مرکزی حزب مربوطه، از همه چیز ابراز "مشمنز شدن" کرده بود الا پاسخ به این سوآل ساده که راستی فلسفه صدمه ندیدن کادر رهبری تجارت جهانی که دفترهای کارشان همگی در طبقات فوقانی برجهای مذکور واقع بوده و از دماغ حتی یک نفر از آنها هم خونی نیامد، چه بوده است، آیا منطقی نیست که به فکر آدمهای دیر باور این فرضیه توطئه آمیز خطور کند که نکند خود "القاعده" پیشاپیش به همه آدمهای مثرثر! هشدار امنیتی داده باشد؟ چرا که اکثریت بزرگ قربانیان را آدمهای کاملا عادی همچون کارگران رستوران، نظافتکار، نگهبانان، مامورین آتش نشانی و یا کارمندان متخصص امور مالی و بانکی، کارکنان شرکتهای بیمه و خدمات و خرید و فروش اوراق بهادار، سکرترها و خلاصه بازدید کنندگان خارجی، تشکیل می داده است.

آیا عجیب نیست که چهار هواپیما که همگی از یک فرودگاه در بستن به پرواز درآمده اند، صدها کیلومتر از مسیر اصلیشان منحرف شوند، تمام تلویزیونهای دنیا هم بدنبال برخورد اولین هواپیما به برج اول، روی برج بعدی زوم کرده باشند تا جهان لحظه به لحظه و بطور زنده شاهد تهاجم به آمریکا باشد، با اینحال جنگنده های تنها ابر قدرت دنیا توان پایین کشیدن سه هواپیمای دیگر را نداشته باشند؟ می بینید رفیق عزیز! برای فهم کردن این اتفاقات ساده اصلا نیازی به تخصص در جنگ چریکی نیست! هر چند که اظهار لحنیه در رابطه با مبارزه مسلحانه چریک شهری و به تبع آن عملیات انتحاری جدای از درستی و غلطی آن، برای آنان که صعوبت این مبارزه را از دور هم نچشیده اند، نه تنها ساده لوحانه که مشمنز کننده نیز هست!

تشابه ۷ ژوئیه و ۱۱ سپتامبر و تفاوت آنها با عملیات دیگر

انفجارات لندن به اعتباری کاریکاتور ۱۱ سپتامبر است. هیچ شهری در دنیا به اندازه لندن تحرکات مردم در همه جا را با

کمم هزاران دوربین تلویزیونی ریز و درشت ، زیر کنترل ندارد . کمتر دولتی در جهان " اطلاعات " راجع به جریانات اسلامی و مهمتر از آن " ارتباطات " با آنها را چه به صورت آشکار (همکاری) و چه بصورت پنهان (نفوذ و جاسوسی) در اختیار دارد .

در لندن هم " تروریستها " با کوله پشتی هایشان از یک ایستگاه واحد حرکت می کنند و قربانیان هم طبق معمول از فرودستان جامعه هستند . چه بسا که در میان آنان عناصر اسلامگرای ضد " صهیونیسم " هم وجود داشته باشند ! عملیات هم از قضا درست در زمانی انجام می شود که یکی از مهمترین نشستهای چند سال اخیر سران ۸ کشور صنعتی جهان نیز در اسکاتلند در جریان است . نشستی که می بایست سیاست نوینی را علیه رژیم حاکم بر ایران و علی رغم " لابی " فوق قدرتمند " جمهوری اسلامی " در انگلستان ، اتخاذ کند .

کمترین " پی آمد " انفجارات لندن ، مشروعیت یافتن شرکت انگلستان در " جنگ علیه ترور " و به تبع آن منزوی شدن جنبش عظیم ضد جنگ و بسته شدن دهان " لیبرالهای " ضد " جنگ خارجی " و علیه " کنترل داخلی " در درون ساختار سیاسی قدرت است .

گفتم که برای من بسا فراتر از اثبات اینکه چه کسی پشت چه چیزی است ، پی آمدهای سیاسی و اجتماعی اتفاقات اینچنینی است . مهم این است که کدام سیاست بالا را پیدا می کند .

تشابه دیگر " تداوم یافتن " تهدید ترور در جامعه است . اگر دقت کنید بر خلاف عملیات مشابه در کنیا و یا انفجارات بالی و استامبول و حتی مادرید و شرم الشیخ ، در آمریکا و انگلیس " شبخ ترور " چه در شکل ارسال پاکت‌های آغشته به میکرب و چه در غالب تکرار عملیات ناموفق بعدی ، تا مدتها در میان جامعه می ماند . اِبراری که بیشترین کاربرد را در تحقق یکی از مهمترین آماج های جنگ چهارم ، یعنی " کنترل مطلق اجتماعی " دارا می باشد .

و اما عملیات انتحاری

گفتم که باور نمی کنم مشخصا فجایع لندن و نیویورک حاصل چند عملیات انتحاری باشند . حرف من اساسا حول همین دو اتفاق می چرخید و نه رخ داده های روزمره دیگر در اقصی نقاط جهان ! حرف دیگرم هم قضاوت‌های صد من یک غازی است که اساسا حول اینگونه عملیات شکل گرفته و می گیرد و تنها کارکرد آن راضی کردن خود می باشد .

من می گویم که آماده کردن یک نفر برای فدای جان خود در درازمدت و نه در لحظه ، یک روند فوق پیچیده ایست که اولاً کار هرکس و بویژه قضاوت کنندگان برج عاج نشین آن نیست و ثانیاً نیاز به مجموعه عواملی دارد که بدون حضور مداوم آنها در ذهن و عین فرد و ملاء پیرامون او ، از اساس امکان پذیر نیست .

من می گویم شما موقعی می توانید حالات روانی آدمهای زیر بمباران را فهم کنید که برای یکبار هم که شده ، زیر بمباران قرار گرفته باشید ! موقعی مفهوم خداحافظی با فرزند برای رفتن به عملیات را می فهمید که خود ، پدر یا مادر بوده باشید ! زمانی مفهوم انتقاد از خود را درک می کنید که یکبار هم که شده در معرض آن قرار گرفته باشید ! و خلاصه زمانی مفهوم واقعی " تصاحب قدرت سیاسی " را فهم خواهید کرد که بجای شعار دادنهای مضحکی همچون " زمین را زیر پایتان داغ خواهیم کرد " (منظور حزب مربوطه البته زیر پای جمهوری اسلامی است) و یا " ما اجازه نخواهیم داد " چنین و چنان شود ! در جلوی دوربین تلویزیون و یا بر صفحات اطلاعیه های اینترنتی ، در صحنه ایران و چنگ در چنگ با صاحبان کنونی قدرت سیاسی ، مفهوم مصاف بر سر " تصاحب قدرت سیاسی " را اندکی می آزمودید . همان مصافی که یکی مثل " اکبر گنجی " طرفدار " جامعه مدنی " فرسنگها دور از من به لحاظ سیاسی در داخل می دهد و شمای طرفدار " جامعه سوسیالیستی " نزدیک به من در کادر جنبش سرنگونی ، در خارج نه ! چرا که از قضا در آن مصاف است که به ناگهان مقولات کم اهمیتی ! همچون " ضرورت پرداخت بها " برای تصاحب قدرت سیاسی و به تبع آن الزام در اختیار داشتن " نیروی جان برکف " و تربیت آن ، چهره می نمایند . در آنصورت دیگر لیدر سابق شما (حمید تقوایی را می گویم) در مقابل این پرسش ساده که چرا شمایی که مدعی سرنگونی جمهوری اسلامی هستید ، تشکیلاتتان را اساسا در خارج از کشور قرار داده اید ؟ عالمانه پاسخ نمی داد که این سؤال را بروید از جمهوری اسلامی کنید که اجازه فعالیت سیاسی به ما را در داخل نمی دهد !!! و شما آروز برایش کف نمی زدید .

می خواهم بگویم که برای تحلیل درست پدیده های اجتماعی ، جدای درستی و غلطی آنها ، ابتدا به ساکن باید آنها را شناخت . شناخت درست هم چه ما خوشمان بیاید و چه نه ، از دل برخورد عملی با آن پدیده مشخص حاصل می شود و لاغیر ! وگرنه تحلیل‌هایمان ذهنی خواهد بود . چه موضوع شناخت " تصاحب قدرت سیاسی " باشد و چه پدیده ای همچون " عمل انتحاری " و یا حتی الزامات مشارکت واقعی در رهبری جنبشهای اجتماعی و برخورد با مقوله سرنگونی ! چه در بیست سالگی وارد کمیته مرکزی حزبی شده باشیم و چه موهایمان مثل برف سپید شده باشد ! چه یک کامیون عناوین دکتری و مهندسی و پرفسوری جلوی اسممان ردیف داشته باشیم و چه اعتبارمان را از عضویت و مسئولیت سابق ! در فلان جریان سیاسی گرفته باشیم و چه

برای در صحنه ماتدن باید " حرفی " برای گفتن داشت .

چرا که جامعه تنها آزمایشگاه تعیین صحت و سقم تئوری هاست !

موفق باشید آقای کمانگر !